

## درس هفتم: پرتو امید (پایه نهم)

### واژگان جدید

فرزانه :	طنز:	طعن:
هجو:	احزان:	شوریده:
گردون:	مُراد:	هان:
واقف:	مغیلان:	بعید:
تار:	وَرِد:	غیور:
قعر:		

### تاریخ ادبیات

حافظ: بهاءالدین خرمشاهی:

### بازگردانی برخی از ابیات درون درس و فعالیت ها

غَوَاصٌ اِگر اَندیشه کَند کَام نَهِنگ / هَرگَز نَکَند دَرَّ گَراَنمایه بَه چَنگ (صفحه ۵۶)

اگر غواص بترسد که نهنگ او را بلعد؛ هرگز مرواریدهای گرانبها به دست نمی آورد.

این سَخَن پَروین نَه اَاز رَوی هَواست / هَر کَجا نَور است ز اَنوار خَداست (صفحه ۵۶)

این سخن پروین اعتصامی از روی هوا و هوس و بیهوده و بی اساس نیست؛ هر کجا نوری هست؛ همه پرتوی از نور خداست.

ز نَواي مَرجِ یَاحق، بَشنو کَه دَر دَل شَب / غَم دَل بَه دَوست گَفتن، چَه خَوش است شَهریارا (صفحه ۵۶)

از ناله و نوای مرغ یاحق که در میانه‌های شب با خدا راز و نیاز می کند؛ بشنو؛ زیرا که گفتن غم دل به دوست، خوش تر است.

هَمای اَوج سَعدت بَه دَام ما اَفتد / اَگر تَو را گَذری بَر مَقام ما اَفتد (صفحه ۵۷)

اگر گذر تو به منزل ما بیفتد، به اوج سعادت و خوشبختی دست خواهیم یافت.

## عزیز مصر به رغم برادران غیور / ز قعر چاه بر آمد به اوج ماه رسید (صفحه ۵۷)

حضرت یوسف بر خلاف میل برادران، از ته چاه بیرون آمد و به اوج بزرگی و سعادت رسید.

### دانش ادبی: تخلص

معمولاً شاعران در پایان شعر، نام شعری خود را می‌آورند. به این نام «تخلص» و به بیتی که تخلص شاعر در آن به کار رفته است؛ «بیت تخلص» می‌گویند. تخلص به معنای رهایی یافتن و خلاص شدن و مانند امضا و نشان شاعر است که در پایان شعر می‌آید. البته امروزه، شاعران کمتر از تخلص استفاده می‌کنند.

مثال:

۱. کاش می‌گشت فدایی به فدایش امروز / تا نگشتی به صف پر تف محشر تشنه

۲. گفتم ز فیض بپذیر این نیم جان که دارد / گفتا نگاه دارش غم خانه ی تو جان است

۳. کلید گنج غزل‌های شهریار تویی / بیا که پادشاه ملک دل‌گدا کردی

**واژه‌شناسی**

گاهی یک واژه ممکن است، دو شکل نوشتاری کوتاه شده، داشته باشد؛ مانند کلمه «اگر» که به دو شکل «گر» و «ار» معمولاً در شعر به کار می‌رود.

- در بیابان **گر** به شوق کعبه خواهی زد قدم
- ای دل **ار** سیل فنا بنیاد هستی برکنند

### تکالیف

۱. معنی واژگان جدید را از واژه‌نامه پایان کتاب بیابید و در دفتر پاکنویس خود بنویسید.

۲. درباره‌ی آثار و اشخاصی که در تاریخ ادبیات این درس نام برده شده‌اند؛ از بخش فهرست اعلام اشخاص و آثار پایان کتاب، تحقیق کنید و نکات مهم را در دفتر پاکنویس خود یادداشت کنید.

۳. متن درس را با دقت بخوانید و خودارزیابی‌های صفحه ۵۶ را پاسخ دهید.

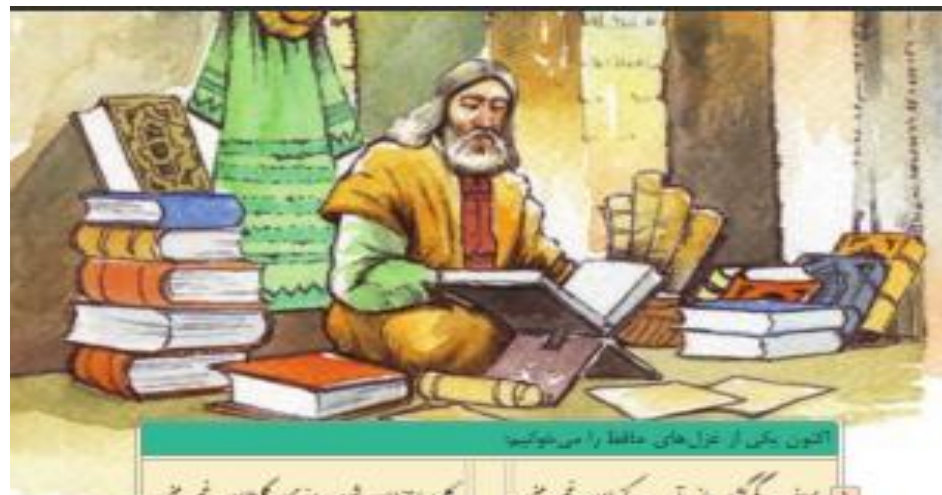
۴. فعالیت‌های نوشتنی صفحه ۵۷ را پاسخ دهید.

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور  
 کلبه ی احزان شود روزی گلستان غم مخور

**بازگردانی:** یوسف گم شده، دوباره به کنعان باز خواهد گشت و کلبه ی غم ها و ناراحتی های تو مانند گلستانی پر از شادی و طراوت خواهد شد؛ پس غمگین مباش.

**نکات ادبی:** این بیت به داستان حضرت یوسف (ع) اشاره و تلمیح دارد. «کنعان» و «گلستان» کلمات قافیه و «غم مخور» ردیف هستند.

**نکات زبانی:** «گم گشته» صفت مشتق - مرکب است. «احزان» اسم جمع مکسر و مفرد آن «حزن» است.



آهون بکن از خزل های معلقه را می خوانند:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور ای دل نموده حالت به شود دل به کن دور کرده آن که در روزی بر مراد ما زلفت جان شونیده چون واقف ز ای از سر تیب ای دل از سخی خا بنیاد عشق بر کنه و بیایان که به شوق کعبه خواهی زده قدم گرچه معزل بس نظر پاک است و قصد بس بید عاقلانه که گنج خرد و خلوت شب های تار	بچه احزان شود روزی گلستان غم مخور دین سر شویده باز آید به سنان غم مخور دانای کمان نهاده حال دوران غم مخور باشد اندر پدید بازی های بانمان غم مخور چون تو را نوح است کجایان ز تو جان غم مخور سر زش جا که کنه خار نینان غم مخور هیچ راهی نیست کان را نیست پیمان غم مخور تا به دردت دعا و درین قرآن غم مخور
---	--

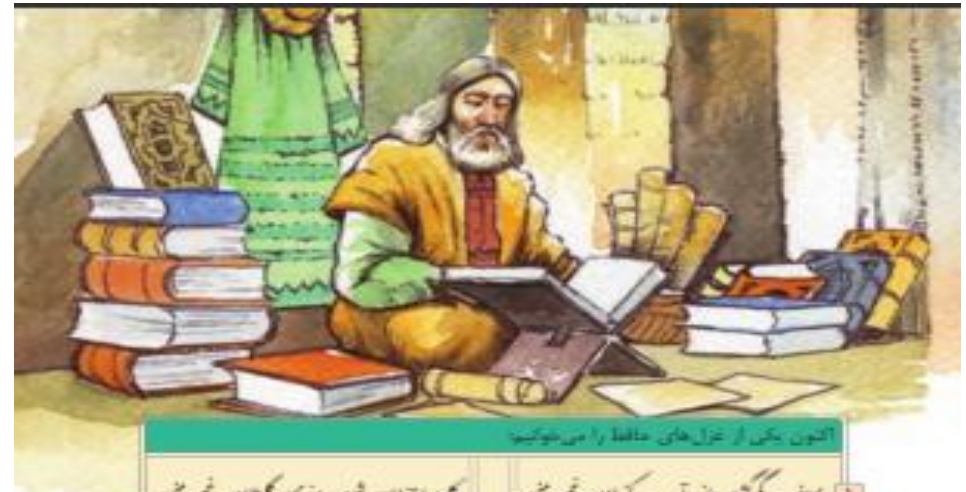


ای دل غمدیده، حالت به شود، دل بد مکن  
وین سر شوریده، بازآید به سامان غم مخور

**بازگردانی:** ای انسان غمگین و ناراحت، حال تو بهتر خواهد شد و این اوضاع آشفته و پریشان تو بالأخره سر و سامان خواهد یافت؛ پس نگران و غمگین و ناراحت مباش.

**نکات ادبی:** «دل» استعاره از انسان آگاه و آرایه تشخیص دارد. «دل بد مکن» کنایه از این است که نگران مباش. «سر» مجاز از فکر و خیال است. «دل» و «سر» تناسب و مراعات نظیر دارند. بین «شوریده» و «سامان» تضاد وجود دارد.

**نکات زبانی:** «غمدیده» صفت مشتق-مرکب است. «به» به معنی «بهتر» و صفت تفضیلی است. «وین» مخفف «و این» است.



آنگون یکی از نخل های حلقه را می شکستند

<p>بدرست گم کند باز آید به کمان خم مخور ای دل غمدیده حالت به شود دل بد مکن دور کرده آن که در روزی بر مراد با نرفقت جان شونیده چون واقف ز ای از سر تیب ای دل از سخی خا بنیاد سخی بر کند دیوانان که به شوق کعبه خواهی زده قدم گرچه سوزن بس نظر پاک است و خند بس بید حلقه را که گنج خرد خلعت شب های تار</p>	<p>کعبه استران شود روزی کعبان. خم مخور وین سر شوریده باز آید به سامان. خم مخور وانا یگمان نهاده حال دوران. خم مخور باشد اندر پدید، بازی های بانمان. خم مخور چون تو را نوح است کعبان ز تو جان. خم مخور سوزش جا که کند خار نیتان. خم مخور شیخ را می بیست کمان را بیست پان. خم مخور تا به دورت دعا و درین قرآن. خم مخور</p>
--	--



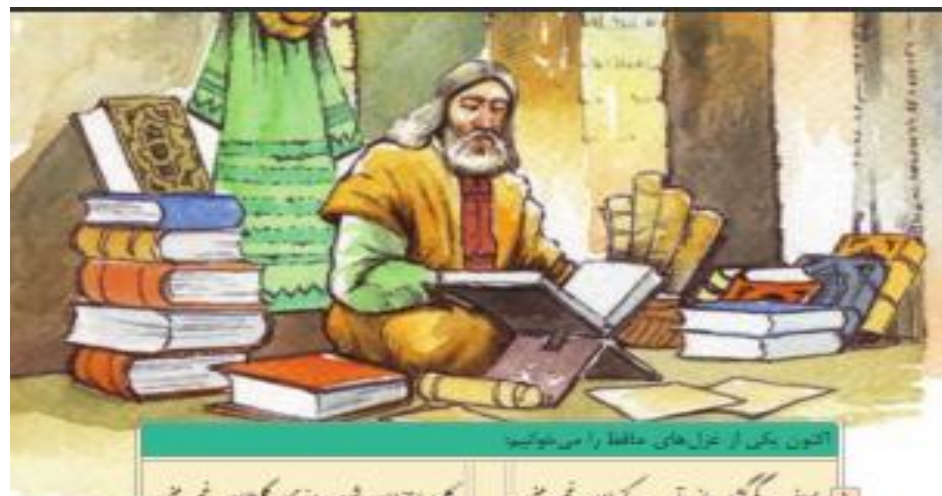


دورِ گردون، گر دو روزی بر مراد ما نرفت  
دائماً یکسان نباشد حال دوران، غم مخور

**بازگردانی:** اگر گردش روزگار چند روزی مطابق میل و اراده ی ما نبوده است؛ نباید ناراحت و غمگین شد؛ زیرا اوضاع روزگار، همیشه یکسان نخواهد بود.

**نکات ادبی:** در حروف «د» و «ر» واج آرایبی وجود دارد. این بیت ضرب المثل شده است. «گر» و «پر» جناس ناقص دارند. این بیت اشاره و تلمیح به آیه «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» دارد.

**نکات زبانی:** «گر» حرف شرط و مخفف «اگر» است. «دو روزی» و «دائماً» قید هستند.



آنگون یکی از تخیل‌های حافظه را می‌توانیم:

<p>بدرست گم‌گشته باز آید به کمان خم نمود ای دل نموده حالت به شود، دل به کن دور گردون که دو روزی بر مراد ما نرفت جان شونیده چون واقف ز ای از سرتیغ ای دل از سخی خا بنیاد سخی بر کند دیوان که به شوی کینه خواهی زده قدم گرچه سزای بس نظر پاکست و خند بس بید حافظه! در کج خرد و خلوت شب‌های تار</p>	<p>کعبه احزان شود روزی گم‌گشته، خم نمود وین سر شونیده باز آید به سنان، خم نمود دانا یکمان نباشد حال دوران، خم نمود باشد اندر پدید، بازی‌های باغیان، خم نمود چون تو را نوح است گم‌گشته ز تو جان، خم نمود سزایش جا که کند خار میثاق، خم نمود شیخ راهی بیست‌کمان را بیست‌پایان، خم نمود تا به دردت دعا و درین قرآن، خم نمود</p>
--	--

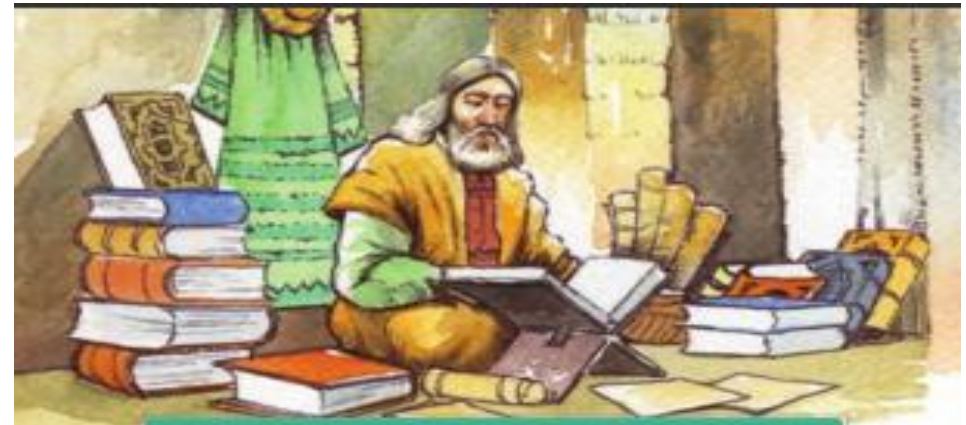


هان مشو نومید! چون واقف نه ای از سرّ غیب  
باشد اندر پرده بازی های پنهان غم مخور

**بازگردانی:** آگاه باش و نا امید مشو؛ زیرا که از راز و رمز پنهان و غیبی آگاه نیستی. بدان که در پس پرده، بازی های پنهانی فراوانی وجود دارد.

**نکات ادبی:** این بیت اشاره و تلمیح به آیه «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» دارد.

**نکات زبانی:** «هان» شبه جمله است. «نه ای» به معنی «نیستی» از افعال اسنادی و منفی است.



آنگون یکی از تخریب‌های حافظه را می‌توانیم:

۶	بسیار کم‌کم باز آید به کفایت تم غم مخور ای دل نمیدور حالت به شود دل به کن دور گردون که در روزی بر مراد ما زلفت جان شونید چون واقف نه ای از سرّ تیب
۵	ای دل از سخی خا بنیاد سخی بر کنه دیربمان که به شوی کینه خواهی نه غم گرچه سوزن بس نظر پاک است و خند بس امید حافظه! در گنج خرد خلوت شب‌های تار

تجدد استخوان شود روزی کفایت. تم غم مخور  
وین سر شونید باز آید به سلامت. تم غم مخور  
دانای کفایت نهاده حال دوران. تم غم مخور  
باشد اندر پرده بازی‌های پنهان. تم غم مخور  
چون تو را نوح است کفایت ز تو جان. تم غم مخور  
سوزن‌ها که کنه خا غار می‌نشان. تم غم مخور  
سج راهی نیست کفایت را نیست پنهان. تم غم مخور  
تا در دورت دعا درین قرآن. تم غم مخور





ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند  
چون تو را نوح است کشتیبان، ز توفان غم مخور

**بازگردانی:** ای انسان آگاه، اگر فنا و نیستی و نابودی مانند سیلی ویرانگر، اساس و پایه‌ی هستی را از ریشه بر کند؛ تا هنگامی که ناخدا و کشتیبانی همچون نوح داری، از سیل و توفان، نگران و غمگین مباش.

**نکات ادبی:** «دل» استعاره از انسان آگاه است و تشخیص دارد. «سیل فنا» اضافه‌ی تشبیهی است. این بیت اشاره و تلمیح به داستان حضرت نوح دارد. «برکندن بنیاد هستی» کنایه از نابود کردن است. بین واژه‌های «کشتیبان»، «نوح»، «توفان»، «سیل» مراعات نظیر وجود دارد.

**نکات زبانی:** «ار» مخفف «اگر» است. در مصرع دوم «را» فک اضافه یا «رای گسست اضافه» است.



آنگون یکی از تخیل‌های حافظه را می‌توانیم:

<p>بدرست گم‌گشته باز آید به کمان خم‌خورد ای دل نموده حالت به شود، دل به کن دور کرده‌ان که در روزی بر مراد ما زلفت جان شونیده چون واقف ز ای از سر تیب ای دل ار سلی خا بنیاد هستی بر کند ویرمان که به شوی کینه خواهی زده قدم گرچه معزل بی نظر پاک است و قصد بی امید حافظه! در کج خرد و خلوت شب‌های تار</p>	<p>کعبه احزان شود روزی گم‌گشتان، خم‌خورد وین سر شونیده باز آید به سمان، خم‌خورد و اما یگمان نهاده حال دوران، خم‌خورد باشد اندر پدید، بازی‌های بانمان، خم‌خورد چون تو را نوح است کشتیبان ز توفان، خم‌خورد سردنش جا که کند خار میفلان، خم‌خورد شیخ را می‌یست کمان را یست پان، خم‌خورد تا در دورت دعا درین قرآن، خم‌خورد</p>
--	---

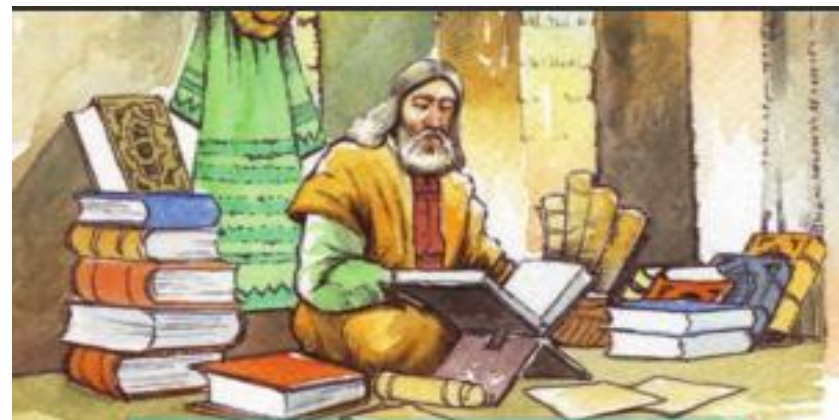


در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم  
سرزنش ها گر کند خار مغیلان غم مخور

**بازگردانی:** وقتی به شوق رسیدن به کعبه در بیابان قدم برمی داری؛ بدان که اگر سختی ها و مشکلات راه، مانند خارهای مغیلان، تو را بیازارند؛ نباید غمگین شوی.

**نکات ادبی:** «در» و «گر» جناس ناقص دارند. «بیابان» و «خار» تناسب و مراعات نظیر دارند. «سرزنش کردن خار مغیلان» تشخیص دارد. «خار مغیلان» استعاره از سختی ها و مشکلات است.

**نکات زبانی:** «گر» حرف شرط و مخفف «اگر» است. مصرع اول یک جمله و مصرع دوم دو جمله است.



آهون یکی از غزل های حافظ را می خوانیم:

۶	بدرست گم گشت باز آید به کعبان تم غم مخور ای دل نموده حالت به شود دل به کن دور کرده آن که در روزی بر مراد تو رفت جان شونیده چون واقف ز ای از سر تلب
۵	ای دل از سلی خا بنامه مستی بر کنه در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم گرچه معزل بی نظر کاست و شمشیر بس مید حافظه او کج فکر و خلعت شب های تار



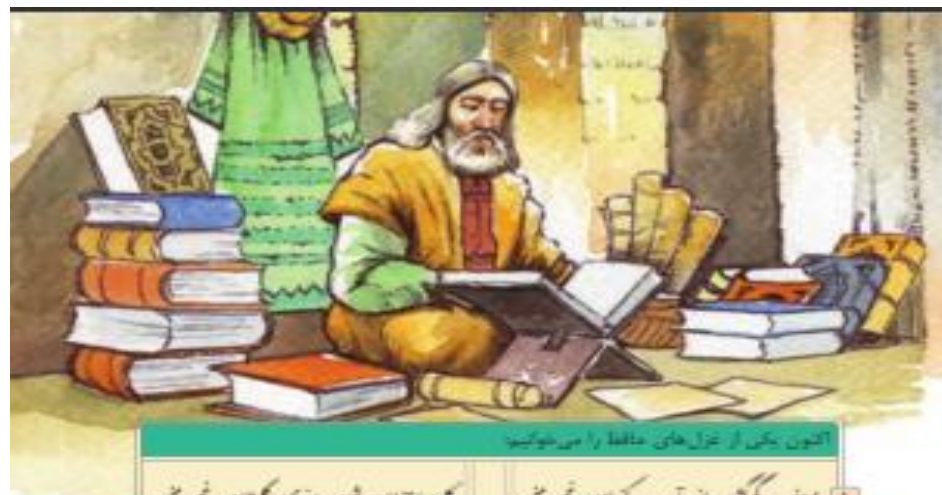


گر چه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید  
هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور

**بازگردانی:** اگر چه منزلگه، بسیار خطرناک و مقصد،  
بسیار دور است؛ اما چون که هیچ راهی بی پایان نیست؛  
پس غمگین و ناراحت مباش.

**نکات ادبی:** واج آرایبی در حرف «ن» و «ی» دیده می شود  
و «نیست» آرایه تکرار دارد. بین واژه های «منزل»،  
«مقصد»، «راه» مراعات نظیر وجود دارد.

**نکات زبانی:** «کان» مخفف «که آن» است. در جمله ی  
«هیچ راهی نیست» فعل «نیست» غیر ربطی است.



آنگون یکی از نخل های حلقه را می شکست

بدرست گم کند باز آید به کمان خم مخور ای دل نموده حالت به شود دل به کن دور کرده آن که در روزی بر مراد با زلفت جان شونیده چون واقف ز ای از سرتیب	بگرد آستان شود روزی گمان. خم مخور وین سر شویده باز آید به سمان. خم مخور وانا یکمان نهاده حال دوران. خم مخور باشد اندر پدید بازی های بانمان. خم مخور چون تو را نوح است کجیمان ز تو جان. خم مخور سزانش جا که کند غار نینان. خم مخور هیچ راهی نیست کان را نیست پایان. خم مخور تا به دردت دعا و درن قرآن. خم مخور
---	--

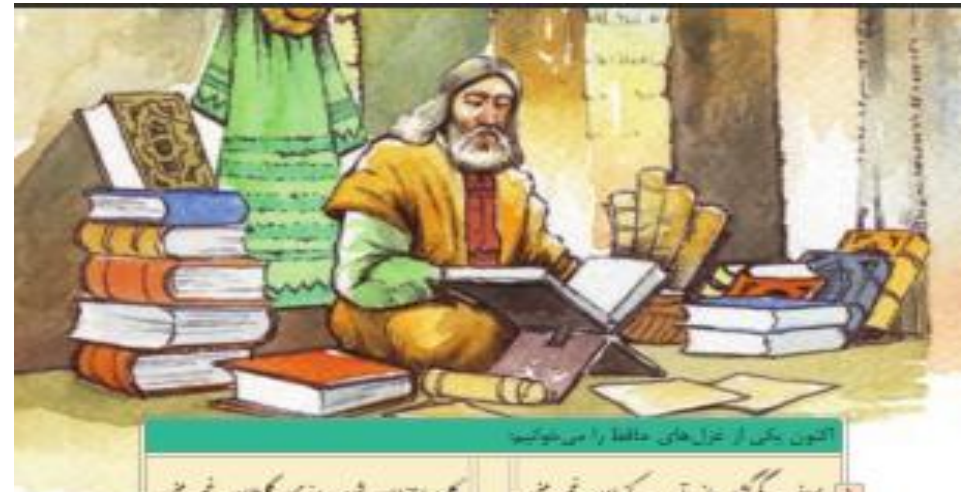
عینک

حافظا، در کنج فقر و خلوت شب های تار  
تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

**بازگردانی:** ای حافظ، تا زمانی که در کنج فقر و نداری و شب های تاریک و تنهایی، ذکر تو درس قرآن و دعا باشد؛ غمگین و ناراحت مباش.

**نکات ادبی:** «حافظ» تخلص شاعر است و این بیت «بیت تخلص» نام دارد. «کنج فقر» اضافه ی استعاری است. بین واژه های «ورد» و «دعا» و «قرآن» مراعات نظیر وجود دارد. بین «تا» و «تار» جناس ناقص وجود دارد.

**نکات زبانی:** «حافظا» منادا و حرف ندا است. «ت» در «وردت» ضمیر دوم شخص مفرد است و نقش مضاف الیه دارد.



آهون یکی از تخیل های حافظ را می بینید؟

<p>بدرست گم شده باز آید به کمان خم خمور ای دل نموده حالت به شود دل به کن دور کرده آن که در روزی بر مراد با زلفت جان شونیده چون واقف ز ای از سر تیب ای دل از سخی خا بنیاد سخی بر کند و بیایان که به شوی کینه خواهی زده قدم گرچه سوزش بس نظر پاک است و خندش بس بید حافظا! در کنج فقر و خلوت شب های تار</p>	<p>بچه اتران شود روزی کجاست. خم خمور وین سر شویده باز آید به سنان، خم خمور دانا یکمان نهاده حال دوران، خم خمور باشد اندر پدو، بازی های بانمان، خم خمور چون تو را نوح است کجیمان ز تو جان، خم خمور سوزش جا که کند خار نیتان، خم خمور میج را می بیست کمان را بیست پان، خم خمور تا به وردت دعا و درس قرآن، خم خمور</p>
--	---

